

Submit Date: 06 April 2026
Revise Date: 08 June 2026
Accept Date: 23 June 2026
Initial Publish: 29 June 2026
Final Publish: 23 August 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Impact of the Rational Principle of Acquittal — “No Punishment Without Prior Declaration” — on the Issuance of Judgments by Criminal Courts

Raziyeh Movahedi^{1*}

1. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: raziyehmovahedi793@gmail.com

ABSTRACT

The rational principle of acquittal, expressed in Islamic legal theory through the maxim “the reprehensibility of punishment without prior declaration,” is one of the most significant rational, jurisprudential, and legal foundations for limiting punitive power and ensuring justice in criminal proceedings. This principle is based on the idea that no person may be punished for an act or omission unless the relevant prohibition or obligation has previously been declared in a clear, valid, accessible, and foreseeable manner. The present study aims to examine the impact of this principle on the issuance of judgments by criminal courts and to explain its role in realizing the principle of legality, the presumption of innocence, the prohibition of expansive interpretation of criminal statutes, the prohibition of analogy against the accused, and the necessity of proving all elements of the offense. This study adopts a descriptive–analytical approach and relies on sources in Islamic jurisprudence, legal theory, and criminal law. The findings indicate that the rule of no punishment without prior declaration is influential not only at the legislative stage but also in statutory interpretation, evidentiary assessment, protection of the accused’s defense rights, and the drafting of reasoned judgments. Accordingly, a criminal court may issue a conviction only when, first, the accused’s conduct had been clearly criminalized before its commission; second, the conduct is certainly covered by the relevant legal provision; third, all legal, material, and mental elements of the offense have been established by valid evidence; and fourth, the judgment is reasoned in a way that clearly explains why the presumption of innocence has been displaced. The study concludes that adherence to the rational principle of acquittal does not weaken criminal justice; rather, it prevents unjust punishment and strengthens the legitimacy, transparency, and reliability of criminal judgments.

Keywords: *Rational principle of acquittal; no punishment without prior declaration; presumption of innocence; principle of legality; criminal proceedings; criminal judgment*

How to cite: Movahedi, R. (2027). The Impact of the Rational Principle of Acquittal — “No Punishment Without Prior Declaration” — on the Issuance of Judgments by Criminal Courts. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(3), 1-20.



تاریخ ارسال: ۱۷ فروردین ۱۴۰۵
 تاریخ بازنگری: ۱۸ خرداد ۱۴۰۵
 تاریخ پذیرش: ۲ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ اولیه: ۸ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تأثیر قاعده برائت عقلی «قبح عقاب بلا بیان» در صدور رأی دادگاه‌های کیفری

رضیه موحدی^{۱*}

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
 * پست الکترونیک نویسنده مسئول: raziyehmovahedi793@gmail.com

چکیده

قاعده برائت عقلی یا قاعده «قبح عقاب بلا بیان» از مهم‌ترین مبانی عقلانی، فقهی و حقوقی در محدودسازی قدرت کیفری و تضمین عدالت در فرایند دادرسی کیفری است. این قاعده بر این اصل استوار است که هیچ فردی را نمی‌توان به سبب انجام یا ترک فعلی مجازات کرد، مگر آنکه پیش از آن، ممنوعیت یا الزام قانونی به صورت روشن، معتبر، قابل دسترس و قابل پیش‌بینی بیان شده باشد. هدف پژوهش حاضر، بررسی تأثیر این قاعده در صدور رأی دادگاه‌های کیفری و تبیین نقش آن در تحقق اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل برائت، منع تفسیر موسع قوانین کیفری، منع قیاس به زیان متهم و ضرورت احراز کامل ارکان جرم است. این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با اتکا بر منابع فقهی، اصولی و حقوق کیفری انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که قاعده قبح عقاب بلا بیان نه تنها در مرحله قانونگذاری، بلکه در مرحله تفسیر قانون، ارزیابی ادله، رعایت حقوق دفاعی متهم و نگارش رأی مستدل نیز نقش تعیین‌کننده دارد. بر این اساس، دادگاه کیفری تنها زمانی می‌تواند حکم محکومیت صادر کند که نخست، رفتار متهم پیش از ارتکاب به طور روشن جرم‌انگاری شده باشد؛ دوم، رفتار ارتكابی به صورت قطعی با عنوان قانونی منطبق باشد؛ سوم، تمام عناصر قانونی، مادی و روانی جرم با دلیل معتبر اثبات شده باشد؛ و چهارم، رأی دادگاه به گونه‌ای مستدل تنظیم شود که مبنای خروج از اصل برائت روشن باشد. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که رعایت قاعده برائت عقلی موجب تضعیف عدالت کیفری نیست، بلکه از مجازات ناروا جلوگیری کرده و مشروعیت، شفافیت و اعتمادپذیری آرای کیفری را تقویت می‌کند.

کلیدواژگان: قاعده برائت عقلی؛ قبح عقاب بلا بیان؛ اصل برائت؛ اصل قانونی بودن جرم و مجازات؛ دادرسی کیفری؛ رأی کیفری

نحوه استناددهی: موحدی، رضیه. (۱۴۰۶). تأثیر قاعده برائت عقلی «قبح عقاب بلا بیان» در صدور رأی دادگاه‌های کیفری. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۳)، ۱-۲۰.



در حقوق کیفری مدرن نیز همین اندیشه در قالب اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل عدم عطف بماسبق شدن قوانین کیفری شدیدتر، اصل تفسیر مضیق قوانین جزایی و اصل برائت بازتاب یافته است. در نظریه عمومی حقوق کیفری، اصل قانونی بودن نه فقط یک قاعده شکلی درباره لزوم وجود قانون، بلکه تضمینی برای پیش‌بینی‌پذیری، امنیت حقوقی و کنترل قدرت کیفری دولت است. آشورث و هوردر در تحلیل اصول حقوق کیفری، قانونی بودن را از لوازم حاکمیت قانون و شرط مشروعیت مجازات می‌دانند، زیرا مجازات باید به رفتاری تعلق گیرد که پیش از ارتکاب، به صورت قانونی و روشن ممنوع شده باشد (Ashworth & Horder, 2013). در همین راستا، اصل برائت نیز به عنوان یکی از ستون‌های دادرسی کیفری منصفانه، اقتضا دارد که شخص تا زمانی که اتهام او بر اساس قانون و دلیل معتبر اثبات نشده، بی‌گناه فرض شود. آشورث و بلیک در بررسی اصل برائت در حقوق کیفری انگلستان نشان می‌دهند که این اصل صرفاً یک قاعده اثباتی نیست، بلکه بیانگر یک نگرش بنیادین نسبت به رابطه دولت و فرد در فرایند اتهام کیفری است (Ashworth & Blake, 1996). بنابراین، میان قاعده قبح عقاب بلا بیان در سنت اصولی اسلامی و اصول بنیادین حقوق کیفری جدید، نوعی هم‌گرایی مفهومی وجود دارد؛ هر دو بر این نکته پای می‌فشارند که مجازات بدون قانون روشن، بدون بیان پیشینی و بدون اثبات معتبر، با عدالت کیفری ناسازگار است.

اهمیت قاعده برائت عقلی در صدور رأی دادگاه‌های کیفری از آنجا ناشی می‌شود که قاضی کیفری در مقام تصمیم‌گیری، همواره با سه سطح از پرسش مواجه است: نخست اینکه آیا قانون، رفتار مورد اتهام را به صورت روشن و معتبر جرم‌انگاری کرده است؛ دوم اینکه آیا رفتار ارتكابی واقعاً با عنوان قانونی منطبق است؛ و سوم اینکه آیا ادله موجود، انتساب جرم به متهم را به درجه لازم از اطمینان قضایی می‌رساند. اگر پاسخ هر یک از این پرسش‌ها با

حقوق کیفری، بیش از هر شاخه دیگر حقوق، با بنیادی‌ترین ارزش‌های انسانی و اجتماعی در تماس مستقیم قرار دارد؛ زیرا نتیجه تصمیم کیفری می‌تواند آزادی، حیثیت، امنیت، اعتبار اجتماعی و حتی آینده فرد را دگرگون سازد. از همین رو، نظام عدالت کیفری تنها زمانی می‌تواند خود را عادلانه، مشروع و عقلانی بداند که اعمال قدرت کیفری را در چارچوب قواعد روشن، پیشینی، قابل پیش‌بینی و قابل دفاع محدود کند. در میان قواعد محدودکننده قدرت کیفری، قاعده برائت عقلی، که در ادبیات اصولی و فقهی با تعبیر «قبح عقاب بلا بیان» شناخته می‌شود، جایگاهی بنیادین دارد. این قاعده بر این اندیشه استوار است که مؤاخذه، مجازات یا تحمیل مسئولیت بر فرد، زمانی موجه است که پیش از آن، تکلیف، منع، الزام یا عنوان مجرمانه به شیوه‌ای معتبر و قابل فهم بیان شده باشد. در سنت اصول فقه امامیه، بحث از برائت عقلی در کنار مباحث تکلیف، حجیت، علم، شک و اصول عملیه مطرح شده و از این جهت، پیوندی جدی با نظریه عقل عملی، عدالت تکلیفی و محدودیت مؤاخذه دارد. آثار کلاسیک اصولی، مانند مباحث مطرح‌شده در فرائدالاصول، این نکته را برجسته می‌کنند که در فرض فقدان بیان معتبر، عقل، عقاب را ناروا می‌داند؛ زیرا مکلف نمی‌تواند به سبب ترک یا ارتکاب امری مؤاخذه شود که پیش‌تر الزام یا منع آن برای او روشن نشده است (Ansari, 1975). همچنین در آثار اصولی متأخر، قاعده برائت عقلی در نسبت با شک در تکلیف و نبود حجت الزام‌آور تحلیل شده و بر این معنا تأکید می‌شود که تکلیف بدون وصول، نمی‌تواند مبنای مؤاخذه قرار گیرد (Khorasani, 1988). این مبنای عقلی، هنگامی که وارد قلمرو حقوق کیفری می‌شود، چهره‌ای عملی‌تر پیدا می‌کند و به یکی از مهم‌ترین مبانی اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل برائت متهم، منع تفسیر موسع قوانین کیفری و ضرورت اثبات کامل ارکان جرم تبدیل می‌شود.

تردید جدی همراه باشد، صدور حکم محکومیت دشوار و بلکه ناموجه خواهد بود. در حقوق کیفری ایران، آثار مربوط به حقوق جزای عمومی بر این نکته تأکید دارند که عنصر قانونی جرم، نقطه آغاز مسئولیت کیفری است و بدون وجود نص قانونی، نمی‌توان رفتاری را جرم تلقی کرد یا مجازاتی برای آن در نظر گرفت (Ardabili, 2026). در حوزه آیین دادرسی کیفری نیز اصل براءت در کنار قواعد مربوط به بار اثبات، حق دفاع، تفهیم اتهام و لزوم رسیدگی منصفانه، جایگاهی بنیادین دارد و دادگاه را مکلف می‌کند که از محکومیت مبتنی بر شک، ظن یا استنباط‌های نامطمئن خودداری کند (Khaleghi, 2020). از این منظر، قاعده قبح عقاب بلا بیان فقط یک اصل نظری و انتزاعی در دانش اصول نیست، بلکه می‌تواند به صورت مستقیم در تحلیل رأی کیفری، اعتبار استدلال قضایی و حدود اختیار دادگاه اثر بگذارد.

در سنت فقهی و اصولی اسلامی، بحث از بیان، حجت، تکلیف و عقاب، پیوند نزدیکی با مفهوم عدالت دارد. مکلف زمانی در برابر تکلیف مسئول است که تکلیف به نحوی معتبر به او رسیده باشد. اگر بیان وجود نداشته باشد، یا بیان به اندازه‌ای مبهم باشد که نتواند تکلیف را روشن کند، عقاب بر مخالفت با آن از دید عقل ناروا دانسته می‌شود. محقق داماد در تحلیل قاعده قبح عقاب بلا بیان و مقایسه آن با اصل قانونی بودن مجازات، نشان می‌دهد که این قاعده ظرفیت آن را دارد که به عنوان یکی از پایه‌های نظری حقوق کیفری اسلامی و معاصر فهم شود (Mohaghegh Damad, 1999). او در مباحث قواعد فقه کیفری نیز بر این معنا تأکید می‌کند که قواعد فقهی مرتبط با کیفر، از جمله قواعد ناظر بر احتیاط، درء، براءت و منع مؤاخذه بدون بیان، می‌توانند در تفسیر قواعد کیفری نقش ایفا کنند (Mohaghegh Damad, 2022).

از سوی دیگر، مطالعات تطبیقی در باب حقوق اسلامی نیز نشان می‌دهند که نظریه جرم و مجازات در فقه اسلامی، هرچند در ساختار و زبان با نظام‌های مدرن تفاوت دارد، اما در بسیاری از

موارد نسبت به مشروعیت مجازات، وجود مبنای معتبر، احراز مسئولیت و رعایت انصاف حساسیت جدی نشان داده است (El-Awa, 1982). پیترز نیز در بررسی تاریخی و نظری جرم و مجازات در حقوق اسلامی توضیح می‌دهد که کیفر در این نظام حقوقی، با قواعد اثبات، شرایط مسئولیت و محدودیت‌های شرعی و قضایی همراه بوده و نمی‌توان آن را صرفاً اعمال اراده قدرت عمومی دانست (Peters, 2005).

با وجود این اهمیت، در عمل ممکن است دادگاه‌های کیفری با وضعیت‌هایی مواجه شوند که در آن مرز میان تفسیر قانون و توسعه قلمرو جرم، یا مرز میان ارزیابی دلیل و جایگزینی ظن به جای اثبات، چندان روشن نباشد. در جرایم نوپدید، جرایم اقتصادی، جرایم رایانه‌ای، جرایم مرتبط با نظم عمومی و برخی عناوین دارای مفاهیم کلی، خطر آن وجود دارد که قاضی برای تأمین مصلحت اجتماعی یا پاسخ به فشارهای عمومی، از تفسیر موسع بهره گیرد و رفتاری را در قلمرو جرم قرار دهد که قانونگذار به روشنی درباره آن سخن نگفته است. این وضعیت از منظر قاعده براءت عقلی محل اشکال است؛ زیرا اگر بیان قانونی به اندازه کافی روشن نباشد، محکومیت کیفری به معنای نزدیک شدن به عقاب بلا بیان خواهد بود. آشورث در بحث از تهدیدهای اصل براءت نشان می‌دهد که اصل براءت ممکن است نه فقط با قوانین صریح، بلکه با شیوه‌های اثباتی، فرض‌های قانونی، جابه‌جایی بار دلیل و فرهنگ قضایی محکومیت‌محور تضعیف شود (Ashworth, 2006). این تحلیل برای حقوق کیفری ایران نیز اهمیت دارد؛ زیرا قاعده قبح عقاب بلا بیان هنگامی مؤثر خواهد بود که در تمام مراحل رسیدگی، از تفسیر قانون تا ارزیابی ادله، به عنوان یک معیار واقعی تصمیم‌گیری مورد توجه قرار گیرد.

پژوهش حاضر با تمرکز بر تأثیر قاعده براءت عقلی، به ویژه قاعده قبح عقاب بلا بیان، در صدور رأی دادگاه‌های کیفری، در پی آن است که نشان دهد این قاعده چگونه می‌تواند در سه سطح بنیادین

اتکایی است که بتواند تکلیف را برای مخاطب روشن سازد. در نظام کیفری، بیان به قانون معتبر، منتشرشده، لازم‌الاجرا، روشن و قابل پیش‌بینی تبدیل می‌شود. محقق داماد در مقاله خود درباره قاعده قبح عقاب بلا بیان، این قاعده را با اصل قانونی بودن مجازات مقایسه کرده و نشان داده است که همان‌گونه که عقل، عقاب بدون بیان را ناروا می‌داند، حقوق کیفری نیز مجازات بدون

قانون قبلی را نامشروع تلقی می‌کند (Mohaghegh Damad, 1999).

در واقع، عقل عملی نمی‌پذیرد که شخص به سبب رفتاری مؤاخذه شود که پیش از آن، منع قانونی یا شرعی آن به شیوه‌ای معتبر اعلام نشده است. این منطق در آثار اصولی کلاسیک نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه، شیخ انصاری در بحث برائت، بر این پایه استدلال می‌کند که در فرض نبود بیان و نبود حجت، تکلیف الزام‌آور قابل مؤاخذه نیست (Ansari, 1975). این مبنا، هنگامی که به قلمرو قضاوت کیفری منتقل می‌شود، دادگاه را از صدور حکم محکومیت در موارد فقدان نص، ابهام جدی قانون یا شک در شمول حکم بازمی‌دارد.

از نظر فقهی، قاعده برائت عقلی با چند دسته از مباحث پیوند دارد. نخست، با بحث حسن و قبح عقلی؛ زیرا قاعده قبح عقاب بلا بیان مبتنی بر این فرض است که عقل می‌تواند درک کند عقاب بدون اعلام تکلیف، ناعادلانه است. دوم، با بحث اصول عملیه؛ زیرا برائت عقلی در موارد شک و نبود دلیل الزام‌آور، وظیفه عملی مکلف را تعیین می‌کند. سوم، با قواعد کیفری فقهی؛ زیرا در قلمرو کیفر، مسئله مؤاخذه، مجازات، حد، تعزیر و مسئولیت مطرح است. محقق داماد در قواعد فقه کیفری، قاعده برائت و قواعد همسو با آن را از جمله ابزارهای مهم تحدید کیفر می‌داند، زیرا این قواعد مانع از آن می‌شوند که مجازات، بدون احراز شرایط معتبر اعمال شود (Mohaghegh Damad, 2022). در همین چارچوب، آثار مربوط به فقه جزایی اسلامی نیز نشان می‌دهند که کیفر در فقه اسلامی با شروط، ضوابط و محدودیت‌هایی همراه است و اصل

بر دادرسی کیفری اثر بگذارد: نخست، در سطح تعیین حدود جرم و مجازات؛ دوم، در سطح تفسیر قانون کیفری؛ و سوم، در سطح اثبات قضایی و صدور حکم برائت یا محکومیت. هدف این مقاله آن است که با تبیین مبانی مفهومی، فقهی، اصولی و حقوقی قاعده برائت عقلی، نقش آن را در تضمین صدور آرای کیفری عادلانه، مستدل و منطبق با اصل قانونی بودن بررسی کند.

مبانی مفهومی، فقهی و اصولی قاعده برائت عقلی

برای فهم تأثیر قاعده برائت عقلی در صدور رأی کیفری، نخست باید مفهوم برائت و جایگاه آن در منظومه اصولی و حقوقی روشن شود. برائت در معنای عام، ناظر بر نبود اشتغال ذمه، نبود الزام قطعی، نبود تکلیف ثابت‌شده یا نبود مسئولیت اثبات‌شده است. در اصول فقه، برائت در برابر اشتغال قرار می‌گیرد و معمولاً در موارد شک در تکلیف یا فقدان دلیل الزام‌آور مطرح می‌شود. از منظر اصولی، اگر مکلف نسبت به وجود تکلیف الزامی شک داشته باشد و دلیل معتبر بر ثبوت آن تکلیف در دست نباشد، اصل عملی، برائت از الزام است. مظفر در تبیین اصول عملیه توضیح می‌دهد که برائت، هنگامی مطرح می‌شود که مکلف پس از جست‌وجوی دلیل، به حجت الزام‌آور دست نیابد و در چنین وضعی، حکم عملی بر نبود الزام قرار می‌گیرد (Muzaffar, 1990). در تحلیل آخوند خراسانی نیز مسئله اساسی، نبود حجت بر تکلیف است؛ یعنی اگر تکلیف به مرحله بیان و وصول معتبر نرسیده باشد، عقل نمی‌تواند مکلف را مستحق عقاب بداند (Khorasani, 1988). این معنا در حقوق کیفری به صورت اصل برائت متهم بازسازی می‌شود: هیچ‌کس مسئول یا مجرم شمرده نمی‌شود، مگر اینکه اتهام او بر اساس قانون روشن و دلیل کافی ثابت شود.

قاعده قبح عقاب بلا بیان، صورت عقلانی و فلسفی اصل برائت است. مضمون این قاعده آن است که عقاب و مؤاخذه بدون بیان قبلی تکلیف، قبح و نارواست. در اینجا «بیان» فقط به معنای گفتار یا اعلام لفظی نیست، بلکه به معنای هرگونه حجت معتبر و قابل

بر آن نیست که قدرت کیفری بدون قید و شرط اعمال شود (El-Awa, 1982). بنابراین، قاعده قبح عقاب بلا بیان را می‌توان بخشی از منطق کلان فقه کیفری دانست که در آن مجازات باید بر پایه بیان معتبر، تکلیف روشن و اثبات کافی استوار باشد.

در تحلیل اصولی، میان برائت عقلی و برائت شرعی تفاوت وجود دارد، هرچند این دو در نتیجه عملی ممکن است به یکدیگر نزدیک شوند. برائت عقلی از حکم عقل به قبح مؤاخذه بدون بیان ناشی می‌شود، اما برائت شرعی به ادله شرعی‌ای متکی است که رفع الزام، رفع مؤاخذه یا عدم تکلیف را در موارد شک بیان می‌کنند. صدر در مباحث اصولی خود، جایگاه عقل و شرع را در تبیین تکلیف و حجیت بررسی کرده و نشان می‌دهد که مسئله تنجز تکلیف، تنها با جعل واقعی تکلیف پایان نمی‌یابد، بلکه وصول و بیان نیز در مسئولیت مکلف نقش دارد (Sadr, 1963). این نکته برای حقوق کیفری اهمیت فراوان دارد؛ زیرا در حقوق کیفری نیز صرف وجود اراده عمومی یا مصلحت اجتماعی برای مجازات کافی نیست، بلکه باید حکم کیفری به شکل معتبر و قابل فهم در قانون آمده باشد. اگر قانون مجمل، مبهم یا دارای دلالت نامطمئن باشد، نمی‌توان گفت بیان کافی تحقق یافته است. کاملی در اصول فقه اسلامی، از اهمیت قطعیت، دلالت و حجیت منابع در استنباط احکام سخن می‌گوید و این بحث را می‌توان در قلمرو کیفری چنین بازخوانی کرد که هرچه دلالت حکم بر جرم‌انگاری ضعیف‌تر باشد، امکان مجازات نیز محدودتر می‌شود (Kamali, 2003).

قاعده قبح عقاب بلا بیان از جهت نظری، با اصل حاکمیت قانون و امنیت حقوقی نیز ارتباط دارد. در نظام حقوقی، شهروند باید بتواند پیشاپیش بداند چه رفتاری ممنوع است و ارتکاب چه عملی ممکن است پیامد کیفری داشته باشد. اگر مرز جرم و غیرجرم مبهم باشد، فرد نمی‌تواند رفتار خود را بر اساس قانون تنظیم کند و دولت نیز ممکن است پس از وقوع رفتار، با تفسیری تازه یا

توسعه‌ای، آن را جرم تلقی کند. چنین وضعی با قاعده برائت عقلی ناسازگار است، زیرا در واقع فرد را بر اساس بیانی مؤاخذه می‌کند که هنگام رفتار، برای او روشن نبوده است. آشورت و هوردر در بیان اصول حقوق کیفری، اصل قانونی بودن را دقیقاً در پیوند با پیش‌بینی‌پذیری و محدودیت قدرت کیفری تحلیل می‌کنند و بر این نکته تأکید دارند که شهروندان باید بتوانند قلمرو ممنوعیت‌های کیفری را با درجه‌ای معقول از وضوح بشناسند (Ashworth & Horder, 2013). این تحلیل با اندیشه اصولی قبح عقاب بلا بیان هم‌معناست؛ زیرا هر دو مبنا، مجازات را در گرو بیان پیشینی و قابل فهم می‌دانند.

در نظام‌های اسلامی و تطبیقی، بحث از مشروعیت کیفر همواره با این پرسش همراه بوده است که چه مرجعی و بر اساس چه مبنایی می‌تواند شخص را مستحق مجازات بداند. هلاق در تاریخ نظریه‌های حقوق اسلامی نشان می‌دهد که اصول فقه، سازوکاری برای فهم، استنباط و اعتباربخشی به احکام فراهم کرده و مسئله حجیت منابع، از جمله مباحث مرکزی آن بوده است (Hallaq, 1997). این توجه به حجیت، در زمینه کیفری اهمیتی مضاعف دارد؛ زیرا مجازات از شدیدترین جلوه‌های الزام حقوقی است. ایمون نیز در بحث از نظریه‌های حقوق طبیعی اسلامی، به نسبت میان عقل، اخلاق و شریعت پرداخته و نشان می‌دهد که در اندیشه حقوقی اسلامی، عقل در فهم عدالت و الزام جایگاهی مهم داشته است (Emon, 2010). از این منظر، قاعده قبح عقاب بلا بیان را می‌توان نشانه‌ای از پیوند میان عقلانیت، عدالت و محدودیت کیفر دانست. این قاعده نه تنها از متهم در برابر مجازات ناروا حمایت می‌کند، بلکه مشروعیت خود نظام کیفری را نیز تضمین می‌سازد؛ زیرا نظام کیفری‌ای که بدون بیان روشن مجازات کند، از منظر عقل و عدالت دچار نقصان است.

مفهوم «بیان» در قاعده برائت عقلی، برای تحلیل قضایی اهمیت بسیار دارد. بیان باید معتبر، عمومی، قابل دسترس، غیرمبهم و ناظر

جایگاه قاعده برائت عقلی در نظام حقوق کیفری و آیین

دادرسی کیفری

قاعده برائت عقلی در نظام حقوق کیفری، پیش از هر چیز در سطح حقوق کیفری ماهوی اثر می‌گذارد. حقوق کیفری ماهوی تعیین می‌کند چه رفتاری جرم است، چه شرایطی برای تحقق جرم لازم است، چه شخصی مسئول شناخته می‌شود و چه مجازاتی قابل اعمال است. در این حوزه، قاعده قبح عقاب بلا بیان اقتضا می‌کند که هیچ عنوان مجرمانه‌ای بدون بیان قانونی روشن به افراد تحمیل نشود. اصل قانونی بودن جرم و مجازات، ترجمان حقوقی همین قاعده است؛ زیرا می‌گوید جرم و مجازات باید پیش از ارتکاب رفتار، توسط مرجع صالح قانونگذاری و با الفاظ روشن مقرر شده باشد. اردبیلی در تبیین عنصر قانونی جرم بیان می‌کند که قانون، منشأ اصلی جرم‌انگاری است و قاضی نمی‌تواند خارج از قلمرو قانون، رفتاری را جرم بشمارد یا مجازاتی را اعمال کند (Ardabili, 2026). این سخن در چارچوب قاعده برائت عقلی چنین معنا می‌یابد که اگر قانون بیان نکرده باشد، عقاب جایز نیست؛ و اگر بیان قانون ناقص یا نارسا باشد، دادگاه باید از توسعه قلمرو کیفر پرهیز کند. در نتیجه، قاعده برائت عقلی تنها در موارد فقدان مطلق قانون کاربرد ندارد، بلکه در موارد ابهام قانون، اجمال در عنوان مجرمانه و تردید در شمول حکم نیز اهمیت پیدا می‌کند. در آیین دادرسی کیفری، این قاعده به صورت اصل برائت متهم و الزام مقام تعقیب به اثبات اتهام ظاهر می‌شود. اصل برائت به معنای آن است که متهم در تمام مراحل فرایند کیفری، بی‌گناه فرض می‌شود و این دولت یا شاکی است که باید با دلیل معتبر، انتساب جرم را ثابت کند. خالقی در بحث از آیین دادرسی کیفری توضیح می‌دهد که اصل برائت، فقط یک قاعده نظری نیست، بلکه بر شیوه تحقیق، تعقیب، تفهیم اتهام، بازداشت، رسیدگی و صدور رأی اثر می‌گذارد (Khaleghi, 2020). از منظر قاعده قبح عقاب بلا بیان، این اصل دادرسی را می‌توان امتداد ضرورت بیان دانست؛

به رفتار مورد اتهام باشد. در دادگاه کیفری، نمی‌توان هرگونه برداشت عرفی، اخلاقی یا اداری را جایگزین بیان قانونی کرد. برای نمونه، اگر رفتاری از نظر اجتماعی مذموم باشد اما قانون آن را جرم ندانسته باشد، قاضی نمی‌تواند با تکیه بر ناپسند بودن رفتار، حکم کیفری صادر کند. اردبیلی در حقوق جزای عمومی تأکید می‌کند که اصل قانونی بودن جرم و مجازات، دادرس کیفری را به نص قانونی وابسته می‌سازد و مانع از جرم‌انگاری قضایی می‌شود (Ardabili, 2026). همچنین در آیین دادرسی کیفری، حق متهم بر آگاهی از اتهام و دلایل آن، در واقع امتداد همان ضرورت بیان است؛ زیرا متهم باید بداند با چه اتهامی روبه‌روست و بر اساس چه دلیل و قانونی باید دفاع کند (Khaleghi, 2020). بنابراین، بیان در قاعده قبح عقاب بلا بیان فقط به مرحله قانونگذاری محدود نمی‌شود، بلکه در مرحله تفهیم اتهام، رسیدگی، استدلال قضایی و صدور رأی نیز جریان دارد.

در نهایت، قاعده برائت عقلی را باید به عنوان پلی میان اصول فقه، فلسفه حقوق کیفری و دادرسی کیفری فهم کرد. این قاعده از یک سو ریشه در عقل عملی و اصول فقه دارد و از سوی دیگر، در حقوق کیفری معاصر به صورت اصل قانونی بودن، اصل برائت و منع تفسیر موسع ظهور می‌کند. مطالعات مربوط به حقوق اسلامی کیفری نشان می‌دهند که نظام کیفر در فقه اسلامی، با وجود تنوع تاریخی و مذهبی، بدون توجه به مبانی مشروعیت و ادله معتبر قابل فهم نیست (Peters, 2005). در حقوق کیفری جدید نیز اصل برائت و قانونی بودن، از مهم‌ترین تضمین‌های فرد در برابر قدرت دولت هستند (Ashworth, 2006). بنابراین، قاعده قبح عقاب بلا بیان را می‌توان یک اصل مشترک عقلانی دانست که در زبان فقهی، اصولی و حقوقی صورت‌های مختلفی یافته، اما پیام مرکزی آن واحد است: هیچ محکومیت کیفری نباید بدون بیان معتبر، قانون روشن و اثبات کافی تحقق یابد.

زیرا همان‌گونه که قانون باید پیشاپیش عنوان جرم را بیان کند، دادگاه نیز باید در مقام رسیدگی، دلایل، عناصر جرم و مبنای انتساب را به صورت روشن احراز کند. محکومیت بدون دلیل کافی، در واقع نوعی مؤاخذه بدون بیان اثباتی است؛ زیرا دادگاه هنوز نتوانسته است به صورت مستدل نشان دهد که چرا متهم باید از فرض بی‌گناهی خارج شود. آشورث و بلیک نیز در تحلیل اصل برائت نشان می‌دهند که این اصل افزون بر جنبه اثباتی، واجد ارزش اخلاقی و سیاسی است، زیرا مانع از آن می‌شود که فرد صرفاً به دلیل قرار گرفتن در معرض اتهام، بار اثبات بی‌گناهی خود را بر دوش بکشد (Ashworth & Blake, 1996).

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های قاعده برائت عقلی در حقوق کیفری، منع تفسیر موسع قوانین کیفری به زیان متهم است. قانون کیفری به دلیل ماهیت محدودکننده آزادی و حیثیت انسان باید با احتیاط تفسیر شود. اگر قاضی در مقام تفسیر، معنای قانون را چنان گسترش دهد که رفتاری خارج از بیان روشن قانون را نیز دربر گیرد، در حقیقت به سمت مجازات بدون بیان حرکت کرده است. آشورث و هوردر در بحث از اصول تفسیر کیفری، بر این نکته تأکید می‌کنند که قوانین کیفری باید به گونه‌ای تفسیر شوند که شهروند بتواند حدود رفتار ممنوع را تشخیص دهد و دادگاه نیز نباید با تفسیر توسعه‌ای، قلمرو مسئولیت کیفری را فراتر از متن قابل پیش‌بینی قانون ببرد (Ashworth & Horder, 2013). همین معنا در فقه و اصول نیز دیده می‌شود؛ زیرا در فرض شک در تکلیف یا شک در شمول دلیل، اصل بر برائت قرار می‌گیرد، نه بر توسعه الزام. آخوند خراسانی در بحث از اصول عملیه، محور را نبود حجت الزام‌آور قرار می‌دهد و این تحلیل، در قلمرو کیفری به این معناست که دادگاه باید در موارد شک در شمول حکم، از حکم به مجازات خودداری کند (Khorasani, 1988).

قاعده برائت عقلی با منع قیاس در امور کیفری نیز ارتباطی مستقیم دارد. قیاس، به ویژه هنگامی که به زیان متهم به کار رود، می‌تواند

سبب شود رفتاری که قانونگذار درباره آن سکوت کرده، به دلیل شباهت با یک عنوان مجرمانه دیگر مشمول مجازات شود. این شیوه، از منظر قاعده قبح عقاب بلا بیان پذیرفتنی نیست؛ زیرا شباهت میان دو رفتار، جایگزین بیان قانونی نمی‌شود. در اصول فقه اسلامی، بحث حجیت قیاس و حدود اعتبار آن از مباحث مهم و اختلافی بوده و آثار مربوط به تاریخ نظریه‌های اصولی نشان می‌دهند که مسئله روش استنباط و اعتبار دلیل، همواره در مرکز توجه فقیهان قرار داشته است (Hallaq, 1997). در قلمرو کیفری، حتی اگر در برخی حوزه‌های فقهی یا حقوقی استنباط‌های قیاسی موضوع بحث قرار گیرد، توسعه مجازات به زیان متهم بر پایه قیاس با منطق برائت عقلی ناسازگار است. کامالی در تبیین اصول فقه، بر ضرورت رعایت منابع معتبر و ضوابط استنباط تأکید می‌کند و همین امر در حقوق کیفری به معنای آن است که قاضی نمی‌تواند صرف مشابَهت، مصلحت یا برداشت اخلاقی را مبنای محکومیت قرار دهد (Kamali, 2003).

قاعده برائت عقلی همچنین در رابطه با بار اثبات و معیار اثبات در دادگاه کیفری نقش تعیین‌کننده دارد. در دعوای کیفری، اصل بر آن است که متهم تکلیفی به اثبات بی‌گناهی ندارد و بار اثبات اتهام بر عهده مقام تعقیب است. اگر دلیل کافی بر تحقق رکن مادی، عنصر روانی، رابطه سببیت یا انتساب رفتار وجود نداشته باشد، دادگاه نمی‌تواند صرفاً بر اساس احتمال، ظن یا قرائن ضعیف حکم محکومیت صادر کند. آشورث در تحلیل تهدیدهای اصل برائت هشدار می‌دهد که جابه‌جایی آشکار یا پنهان بار اثبات، یکی از راه‌های تضعیف اصل برائت است (Ashworth, 2006). در حقوق کیفری ایران نیز ادبیات آیین دادرسی کیفری بر این نکته پای می‌فشارد که دادگاه باید دلایل را به گونه‌ای ارزیابی کند که نتیجه آن احراز اتهام باشد، نه صرفاً ترجیح احتمال مجرمیت بر احتمال بی‌گناهی (Khaleghi, 2020). از منظر قاعده قبح عقاب بلا بیان، دلیل کافی نیز نوعی بیان قضایی است؛ یعنی دادگاه باید

بتواند در رأی خود بیان کند که چگونه و بر اساس چه دلایلی، فرض برائت کنار گذاشته شده است.

در حقوق اسلامی نیز توجه به معیار اثبات و احتیاط در کیفر، جایگاهی برجسته دارد. مطالعات مربوط به جرم و مجازات در فقه اسلامی نشان می‌دهند که بسیاری از مجازات‌ها، به ویژه در حوزه حدود، با شرایط اثباتی سخت‌گیرانه و موانع متعدد همراه بوده‌اند (Peters, 2005). الو نیز در مطالعه تطبیقی خود درباره مجازات در حقوق اسلامی، تأکید می‌کند که نظام کیفری اسلامی را باید در چارچوب قواعد اثبات، شرایط مسئولیت و اهداف اخلاقی و اجتماعی کیفر فهم کرد (El-Awa, 1982). این امر نشان می‌دهد که قاعده برائت عقلی در خلأ عمل نمی‌کند، بلکه با مجموعه‌ای از قواعد همسو همراه است که همگی بر پرهیز از مجازات ناروا تأکید دارند. تلنباخ نیز در بررسی تضمین‌های دادرسی منصفانه در نظام‌های اسلامی و حقوق بین‌الملل، مسئله fair trial را در پیوند با حق دفاع، بی‌طرفی مرجع رسیدگی و تضمین‌های متهم تحلیل می‌کند (Tellenbach, 2004). این تحلیل برای موضوع حاضر اهمیت دارد، زیرا قاعده قبح عقاب بلا بیان در مرحله دادرسی تنها به وجود قانون بسنده نمی‌کند، بلکه مستلزم فرایندی است که در آن اتهام، دلیل و مبنای تصمیم برای متهم روشن باشد.

جایگاه قاعده برائت عقلی در صدور رأی، با لزوم مستند و مستدل بودن رأی کیفری نیز پیوند دارد. رأی کیفری نباید صرفاً اعلام نتیجه باشد، بلکه باید مسیر عقلانی و حقوقی رسیدن به نتیجه را نشان دهد. اگر دادگاه حکم محکومیت صادر می‌کند، باید بیان کند که کدام ماده قانونی حاکم است، عناصر جرم چگونه احراز شده، ادله چه اعتباری داشته، دفاعیات متهم چرا پذیرفته نشده و چرا اصل برائت کنار گذاشته شده است. در غیر این صورت، رأی از حیث عقلانیت قضایی دچار ضعف خواهد بود. محقق داماد در تحلیل قاعده قبح عقاب بلا بیان، بر اهمیت بیان به عنوان شرط مؤاخذه تأکید می‌کند و همین معنا در رأی کیفری به شکل ضرورت

استدلال آشکار می‌شود (Mohaghegh Damad, 1999). اگر رأی فاقد استدلال روشن باشد، حتی در فرض وجود قانون، ممکن است از نظر دادرسی با اشکال مواجه شود، زیرا دادگاه نتوانسته است بیان قضایی لازم برای خروج متهم از اصل برائت را ارائه کند. اینجاست که پیوند میان مبانی اصولی و الزامات آیین دادرسی کیفری آشکار می‌شود.

از منظر تطبیقی، قاعده برائت عقلی را می‌توان در کنار اندیشه‌های جدید درباره عدالت کیفری، حقوق بشر و حاکمیت قانون قرار داد. ایمون در بحث از نظریه‌های حقوق طبیعی اسلامی نشان می‌دهد که رابطه میان عقل، اخلاق و قانون در سنت اسلامی ظرفیت گفت‌وگو با نظریه‌های جدید حقوقی را دارد (Emon, 2010). از سوی دیگر، آشورث و بلیک در تحلیل اصل برائت در حقوق کیفری انگلیس نشان می‌دهند که برائت صرفاً یک قاعده فنی ادله نیست، بلکه با شأن انسانی متهم و محدودیت قدرت دولت ارتباط دارد (Ashworth & Blake, 1996). در نتیجه، قاعده قبح عقاب بلا بیان را می‌توان یکی از مبانی گفت‌وگوی میان حقوق اسلامی و حقوق کیفری مدرن دانست؛ زیرا هر دو سنت، هرچند با زبان متفاوت، به این نتیجه می‌رسند که مجازات بدون قانون روشن، بدون فرایند عادلانه و بدون اثبات کافی، با عدالت ناسازگار است.

بدین ترتیب، جایگاه قاعده برائت عقلی در نظام حقوق کیفری و آیین دادرسی کیفری، چندلایه است. در سطح قانونگذاری، این قاعده اقتضا می‌کند که جرم و مجازات به صورت روشن و قابل پیش‌بینی بیان شوند. در سطح تفسیر، مانع از توسعه قلمرو جرم به زیان متهم می‌شود. در سطح رسیدگی، بار اثبات را بر عهده مقام تعقیب قرار می‌دهد و متهم را از اثبات بی‌گناهی معاف می‌کند. در سطح صدور رأی، دادگاه را مکلف می‌سازد که خروج از اصل برائت را با استدلال روشن و مستند توجیه کند. این مجموعه آثار

نشان می‌دهد که قاعده قبح عقاب بلا بیان، نه یک قاعده حاشیه‌ای، بلکه یکی از ستون‌های عقلانی و حقوقی تصمیم کیفری است.

آثار قاعده برائت عقلی در صدور رأی دادگاه‌های کیفری

نخستین اثر قاعده برائت عقلی در صدور رأی دادگاه‌های کیفری، الزام دادگاه به احراز دقیق عنصر قانونی جرم است. دادگاه کیفری زمانی می‌تواند حکم محکومیت صادر کند که رفتار متهم پیش از ارتکاب، به موجب قانون معتبر جرم‌انگاری شده باشد و مجازات آن نیز در همان چارچوب قانونی تعیین شده باشد. این الزام، صرفاً یک تشریفات لفظی نیست، بلکه جوهره عدالت کیفری است. اگر دادگاه در رأی خود نتواند نشان دهد که رفتار انتسابی دقیقاً با کدام ماده قانونی منطبق است، حکم محکومیت با اصل قانونی بودن و قاعده قبح عقاب بلا بیان ناسازگار خواهد بود. اردبیلی در حقوق جزای عمومی، عنصر قانونی را از ارکان اصلی جرم معرفی می‌کند و توضیح می‌دهد که بدون نص قانونی، مسئولیت کیفری شکل نمی‌گیرد (Ardabili, 2026). از منظر اصولی نیز اگر بیان قانونی موجود نباشد یا دلالت آن بر رفتار مورد اتهام روشن نباشد، عقاب بر اساس آن قبیح است؛ زیرا مکلف نمی‌توانسته است پیشاپیش از ممنوعیت رفتاری آگاه شود که قانون آن را به طور روشن بیان نکرده است (Ansari, 1975). بنابراین، رأی دادگاه باید نخستین گام خود را با پاسخ دقیق به این پرسش آغاز کند که بیان قانونی جرم در کجاست و چگونه رفتار متهم را دربر می‌گیرد.

دومین اثر مهم، منع صدور حکم محکومیت بر اساس تفسیر موسع به زیان متهم است. در بسیاری از پرونده‌های کیفری، قانون ممکن است دارای الفاظ کلی، مفاهیم باز یا عبارات قابل تفسیر باشد. در چنین وضعی، وسوسه تفسیر توسعه‌ای برای شمول قانون بر رفتار متهم وجود دارد؛ اما قاعده برائت عقلی اجازه نمی‌دهد ابهام قانون به زیان متهم تفسیر شود. آشورث و هوردر در تبیین اصل قانونی بودن، بر ضرورت تفسیر قابل پیش‌بینی قوانین کیفری تأکید می‌کنند و توسعه قضایی قلمرو جرم را تهدیدی برای آزادی

شهروندان می‌دانند (Ashworth & Horder, 2013). همین منطق در اصول فقه نیز از طریق برائت عقلی قابل توضیح است، زیرا در فرض شک در تکلیف یا شک در شمول دلیل، اصل بر نبود الزام است نه بر توسعه آن (Muzaffar, 1990). بنابراین، اگر دادگاه با دو تفسیر از قانون مواجه باشد که یکی دامنه جرم را گسترش می‌دهد و دیگری محدودتر و سازگارتر با حقوق متهم است، قاعده قبح عقاب بلا بیان اقتضا می‌کند که تفسیر محدودتر انتخاب شود، مگر آنکه قانونگذار با بیان روشن خلاف آن را مقرر کرده باشد.

سومین اثر، منع قیاس و مشابهت‌سازی در رأی کیفری است. گاهی رفتار متهم از نظر اخلاقی، اجتماعی یا عرفی به رفتاری مجرمانه شباهت دارد، اما شباهت برای محکومیت کافی نیست. دادگاه کیفری نمی‌تواند بگوید چون رفتار متهم شبیه رفتار جرم‌انگاری شده است، پس همان حکم باید درباره او اجرا شود. چنین رویکردی در واقع به معنای خلق جرم از طریق قضاوت است. محقق داماد در مقایسه قاعده قبح عقاب بلا بیان با اصل قانونی بودن مجازات نشان می‌دهد که مجازات باید مستند به بیان قبلی باشد و نمی‌توان آن را بر پایه استنباط‌های غیرمصرح توسعه داد (Mohaghegh Damad, 1999). از سوی دیگر، تاریخ نظریه‌های اصولی اسلامی نشان می‌دهد که مسئله حجیت روش‌های استنباط، از جمله قیاس، همواره محل بحث بوده و همین حساسیت نسبت به روش، در امور کیفری باید با احتیاط بیشتری همراه شود (Hallaq, 1997). در نتیجه، دادگاه در رأی کیفری باید میان تفسیر مجاز قانون و قیاس ممنوع به زیان متهم تمایز بگذارد. تفسیر، کشف معنای قانون در چارچوب متن است؛ اما قیاس کیفری، توسعه حکم به موردی است که قانون درباره آن بیان روشنی ندارد.

چهارمین اثر، الزام دادگاه به احراز کامل ارکان جرم است. جرم معمولاً از عنصر قانونی، عنصر مادی و عنصر روانی تشکیل

ششمین اثر، حمایت از حق دفاع و حق آگاهی متهم از اتهام است. قاعده برائت عقلی تنها ناظر بر مرحله قانونگذاری نیست، بلکه در مرحله رسیدگی نیز اقتضا می‌کند که متهم بداند بر اساس چه اتهامی، چه ماده قانونی و چه دلایلی محاکمه می‌شود. اگر عنوان اتهامی مبهم باشد، اگر دلایل به موقع به متهم اعلام نشود، اگر فرصت دفاع کافی فراهم نشود یا اگر دادگاه در رأی خود به مبنایی استناد کند که پیش‌تر موضوع رسیدگی و دفاع نبوده است، محکومیت با روح قاعده قبح عقاب بلا بیان تعارض پیدا می‌کند. تلنباخ در بررسی تضمین‌های دادرسی منصفانه، بر اهمیت تفهیم اتهام، امکان دفاع و رعایت حقوق متهم در فرایند کیفری تأکید می‌کند (Tellenbach, 2004). در حقوق ایران نیز آیین دادرسی کیفری، حق دفاع را از لوازم بنیادین رسیدگی عادلانه می‌شناسد و تفهیم اتهام و دسترسی به امکانات دفاعی را برای اعتبار فرایند رسیدگی ضروری می‌داند (Khaleghi, 2020). بنابراین، دادگاه کیفری تنها زمانی می‌تواند اصل برائت را کنار بگذارد که متهم فرصت واقعی و مؤثر برای دفاع در برابر بیان قانونی و اثباتی اتهام داشته باشد.

هفتمین اثر، الزام دادگاه به رعایت احتیاط در جرایمی است که با مفاهیم مبهم یا عناوین کلی سروکار دارند. برخی عناوین کیفری ممکن است دارای مفاهیمی مانند اخلال، تشویش، خلاف عفت، نظم عمومی، سوءاستفاده، تقلب، فریب یا اقدام زیان‌بار باشند. این مفاهیم اگرچه ممکن است در قانون آمده باشند، اما برای اعمال کیفری نیازمند تفسیر دقیق و محدود هستند. اگر دادگاه این مفاهیم را بدون معیار روشن توسعه دهد، شهروندان در معرض ناامنی حقوقی قرار می‌گیرند. قاعده قبح عقاب بلا بیان در چنین مواردی از قاضی می‌خواهد که میان ابهام مفهومی و شمول قطعی قانون تفکیک کند. محقق داماد در قواعد فقه کیفری بر نقش قواعد محدودکننده کیفر در جلوگیری از توسعه ناروا و غیرمنضبط مجازات تأکید می‌کند (Mohaghegh Damad, 2022).

می‌شود و در بسیاری از موارد، وجود رابطه سببیت، شرایط خاص مرتکب، موضوع جرم یا نتیجه مجرمانه نیز لازم است. قاعده برائت عقلی اقتضا می‌کند که اگر هر یک از این ارکان با تردید جدی مواجه باشد، دادگاه از صدور حکم محکومیت خودداری کند. در حقوق کیفری، محکومیت نباید بر پایه تصویر کلی از رفتار متهم یا برداشت اخلاقی از شخصیت او صادر شود، بلکه باید تک‌تک ارکان جرم احراز شود. آشورث و هوردر در مباحث مسئولیت کیفری، به اهمیت تفکیک عناصر جرم و ضرورت اثبات هر یک از آنها اشاره می‌کنند (Ashworth & Horder, 2013). در حقوق ایران نیز ادبیات جزای عمومی، تحقق مسئولیت کیفری را منوط به اجتماع شرایط قانونی و مادی و روانی می‌داند (Ardabili, 2026). بنابراین، اگر مثلاً رفتار مادی ثابت باشد اما سوءنیت خاص احراز نشود، یا نتیجه زیان‌بار رخ داده باشد اما رابطه سببیت قابل اثبات نباشد، قاعده برائت عقلی مانع از آن است که دادگاه با تکیه بر حدس یا احتمال، حکم محکومیت صادر کند. پنجمین اثر قاعده برائت عقلی، تأثیر آن بر ارزیابی ادله و معیار اطمینان قضایی است. در فرایند کیفری، دادگاه با ادله‌ای مانند شهادت، اقرار، گزارش ضابطان، کارشناسی، اسناد، امارات و قرائن مواجه می‌شود. اما وجود دلیل ظاهری همیشه به معنای اثبات جرم نیست. دادگاه باید اعتبار، ارتباط، کفایت و سازگاری دلایل را بررسی کند و در صورت باقی ماندن شک معقول، اصل را بر برائت قرار دهد. خالقی در آیین دادرسی کیفری بر این نکته تأکید می‌کند که اصل برائت و بار اثبات، مقام قضایی را از محکومیت مبتنی بر تردید بازمی‌دارد (Khaleghi, 2020). آشورث نیز نشان می‌دهد که یکی از تهدیدهای اصل برائت، کاهش عملی معیار اثبات و جایگزینی گمان با اثبات معتبر است (Ashworth, 2006). از منظر قاعده قبح عقاب بلا بیان، ادله کافی نوعی بیان قضایی درباره انتساب جرم است؛ اگر این بیان ناقص، متعارض یا نامطمئن باشد، عقاب و محکومیت نیز عقلانی و عادلانه نخواهد بود.

آشورث و هوردر نیز هشدار می‌دهند که مفاهیم مبهم کیفری، اگر بدون کنترل تفسیری به کار روند، اصل قانونی بودن را تضعیف می‌کنند (Ashworth & Horder, 2013). بنابراین، هرچه عنوان کیفری کلی‌تر باشد، مسئولیت دادگاه در استدلال دقیق‌تر و محدودتر بیشتر خواهد بود.

هشتمین اثر، تأثیر قاعده برائت عقلی در جرایم نوپدید و رفتارهای جدید اجتماعی و فناورانه است. تحولات فناوری، اقتصاد دیجیتال، ارتباطات مجازی و الگوهای نوین تعامل اجتماعی، رفتارهایی را پدید می‌آورد که ممکن است قانونگذار درباره آنها سکوت کرده یا مقررات موجود درباره آنها صراحت کافی نداشته باشد. در چنین مواردی، دادگاه ممکن است برای پاسخ به نیاز اجتماعی، مقررات سنتی را بر رفتارهای جدید تطبیق دهد. این تطبیق اگر در چارچوب دلالت روشن قانون باشد، می‌تواند تفسیر معتبر تلقی شود؛ اما اگر مستلزم توسعه عنوان مجرمانه به مورد فاقد بیان باشد، با قاعده برائت عقلی ناسازگار است. در نظریه اصولی، نبود بیان معتبر به معنای نبود تنجز تکلیف است (Sadr, 1963). در حقوق کیفری نیز نبود جرم‌انگاری روشن به معنای ناتوانی دادگاه در صدور حکم محکومیت است. این امر به معنای بی‌اهمیت دانستن زیان‌های اجتماعی نیست، بلکه به معنای تفکیک وظیفه قانونگذار از وظیفه دادگاه است. دادگاه نمی‌تواند به نام ضرورت اجتماعی، خلأ جرم‌انگاری را با رأی کیفری پر کند.

نهمین اثر، نقش قاعده در کنترل سلیقه‌گرایی قضایی است. قاضی کیفری ممکن است در برابر رفتار متهم، از منظر اخلاقی یا اجتماعی احساس نارضایتی کند و آن رفتار را مستحق واکنش بداند. اما قضاوت کیفری نباید بر پایه احساس، مصلحت شخصی یا برداشت عمومی از عدالت انجام شود. قاعده برائت عقلی، قاضی را به قانون و دلیل بازمی‌گرداند و به او یادآوری می‌کند که محکومیت فقط در صورت وجود بیان قانونی و اثبات قضایی مجاز است. ایمون در بحث از نظریه‌های حقوق طبیعی اسلامی نشان می‌دهد که عقل و

اخلاق در سنت اسلامی، با نظم حقوقی و معیارهای مشروعیت پیوند دارند، نه با اراده بی‌قاعده صاحبان قدرت (Emon, 2010). این نکته در دادرسی کیفری اهمیت دارد، زیرا عدالت کیفری بدون معیارهای محدودکننده، ممکن است به عدالت سلیقه‌ای تبدیل شود. اصل برائت و قاعده قبح عقاب بلا بیان از قاضی می‌خواهند که حتی در برابر رفتارهای ناپسند، از حدود قانون و دلیل فراتر نرود.

دهمین اثر، الزام به نگارش رأی مستدل و قابل نظارت است. رأی کیفری باید به گونه‌ای تنظیم شود که امکان کنترل آن توسط مرجع تجدیدنظر، وکیل، متهم، جامعه حقوقی و افکار عمومی حقوقی فراهم باشد. رأیی که صرفاً به بیان نتیجه محکومیت بسنده کند و توضیح ندهد که بیان قانونی، ارکان جرم و ادله چگونه احراز شده‌اند، با معیارهای دادرسی عادلانه و قاعده برائت عقلی سازگار نیست. خالقی در مباحث آیین دادرسی کیفری، مستدل بودن تصمیم قضایی را از عناصر مهم رسیدگی منصفانه می‌داند (Khaleghi, 2020). همچنین در نظام‌های کیفری جدید، استدلال قضایی وسیله‌ای برای تضمین حاکمیت قانون و پیشگیری از خودکامگی است (Ashworth, 2006). بنابراین، قاعده قبح عقاب بلا بیان در مرحله صدور رأی، دادگاه را مکلف می‌کند که بیان قانونی و بیان اثباتی را در قالب استدلال قضایی روشن سازد؛ یعنی قاضی باید توضیح دهد چرا متهم، برخلاف اصل برائت، مستحق محکومیت شناخته شده است.

یازدهمین اثر، ارتباط قاعده با اصل تناسب و محدودیت کیفر است. اگرچه قاعده قبح عقاب بلا بیان در درجه نخست درباره اصل جواز عقاب سخن می‌گوید، اما به طور غیرمستقیم بر حدود کیفر نیز اثر دارد. هنگامی که قانون درباره میزان، نوع یا حدود مجازات بیان روشنی دارد، دادگاه باید در همان چارچوب حرکت کند. اگر ابهام در حکم کیفری وجود داشته باشد، تفسیر باید به گونه‌ای باشد که از تشدید بی‌مبنای مجازات جلوگیری کند. الوا در تحلیل

می‌کند و ممکن است زمینه توسعه قلمرو جرم به زیان متهم را فراهم سازد. آشورت و هوردر در بحث از قانونی بودن، یکی از مؤلفه‌های مهم این اصل را وضوح قانون می‌دانند و تأکید می‌کنند که قانون کیفری مبهم، شهروند را در تشخیص رفتار ممنوع دچار مشکل می‌سازد (Ashworth & Horder, 2013). از منظر قاعده قبح عقاب بلا بیان نیز قانون مبهم نمی‌تواند بیان کامل و کافی تلقی شود. اگر بیان قانونی به اندازه‌ای نامشخص باشد که اشخاص نتوانند آثار کیفری رفتار خود را پیش‌بینی کنند، مجازات آنان به مرز عقاب بلا بیان نزدیک می‌شود. در چنین مواردی، راهکار اصلی آن است که دادگاه‌ها از تفسیر موسع پرهیز کرده و قانونگذار نیز در بازنگری قوانین کیفری، معیار شفافیت و قطعیت را جدی‌تر رعایت کند.

چالش دوم، فشارهای اجتماعی و رسانه‌ای بر فرایند کیفری است. در برخی پرونده‌ها، به ویژه پرونده‌هایی که افکار عمومی نسبت به آنها حساس است، ممکن است انتظار اجتماعی برای محکومیت سریع و شدید شکل گیرد. این فشارها می‌تواند اصل برائت را تضعیف کند و دادگاه را در معرض نوعی پیش‌داوری قرار دهد. آشورت در بحث از تهدیدهای اصل برائت، نشان می‌دهد که اصل برائت ممکن است نه فقط از طریق قواعد رسمی، بلکه از راه فرهنگ عمومی، سیاست جنایی سخت‌گیرانه و تمایل اجتماعی به امنیت‌گرایی آسیب ببیند (Ashworth, 2006). در چنین شرایطی، قاعده برائت عقلی اهمیت مضاعف پیدا می‌کند، زیرا به قاضی یادآوری می‌کند که محکومیت، فقط بر پایه قانون و دلیل معتبر ممکن است، نه بر اساس فشار اجتماعی یا احساس عمومی. در حقوق اسلامی نیز توجه به عدالت در کیفر و محدودیت مؤاخذه، بخشی از منطق عمومی فقه کیفری است (Mohaghegh Damad, 2022). بنابراین، دادگاه باید استقلال خود را در برابر فشارهای بیرونی حفظ کند و رأی را نه

مجازات در حقوق اسلامی نشان می‌دهد که کیفر در این نظام، باید در چارچوب ضوابط شرعی و اهداف عدالت‌محور فهم شود (El-Awa, 1982). پیترز نیز با بررسی تاریخی اجرای مجازات‌ها در حقوق اسلامی، نشان می‌دهد که میان نظریه کیفر، شرایط اثبات و صلاحیت قضایی ارتباط وجود دارد (Peters, 2005). این مباحث برای دادگاه کیفری مهم است، زیرا رأی عادلانه فقط رأی نیست که اصل محکومیت در آن قانونی باشد، بلکه باید حدود مجازات نیز بر اساس بیان معتبر و استدلال روشن تعیین شود. در نهایت، آثار قاعده برائت عقلی در صدور رأی کیفری را می‌توان در یک منطق واحد خلاصه کرد: دادگاه کیفری باید از مجازات بدون قانون روشن، بدون تفسیر محدود، بدون اثبات کافی، بدون رعایت حق دفاع و بدون استدلال قضایی پرهیز کند. این قاعده، هم از آزادی فردی حمایت می‌کند و هم اعتبار دستگاه عدالت کیفری را افزایش می‌دهد. اگر دادگاه‌ها در مقام صدور رأی، قاعده قبح عقاب بلا بیان را جدی بگیرند، محکومیت کیفری تنها در مواردی صادر خواهد شد که قانون، دلیل و استدلال، همگی به صورت هماهنگ بر مسئولیت متهم دلالت کنند. در غیر این صورت، صدور حکم برائت نه نشانه ضعف دستگاه قضایی، بلکه نشانه پایداری آن به عقلانیت، عدالت و حاکمیت قانون خواهد بود.

چالش‌های اعمال قاعده برائت عقلی در رویه کیفری و راهکارهای تقویت آن

با وجود جایگاه مهم قاعده برائت عقلی در مبانی حقوق کیفری و دادرسی عادلانه، اعمال عملی آن در رویه دادگاه‌های کیفری همواره آسان نیست. نخستین چالش، ابهام در قوانین کیفری و استفاده قانونگذار از مفاهیم کلی و قابل تفسیر است. هرچند قانون کیفری باید روشن، دقیق و قابل پیش‌بینی باشد، اما در عمل، برخی مقررات کیفری با الفاظی تنظیم می‌شوند که دامنه معنایی گسترده‌ای دارند. این وضعیت، قاضی را در مقام تفسیر با دشواری روبه‌رو

بر اساس انتظار عمومی، بلکه بر اساس بیان قانونی و اثبات قضایی صادر نماید.

چالش سوم، خلط میان ظن قضایی و علم یا اطمینان معتبر است. در بسیاری از پرونده‌های کیفری، مجموعه‌ای از قرائن و امارات وجود دارد که ممکن است ظن به مجرمیت ایجاد کند، اما برای محکومیت کیفری کافی نباشد. اگر دادگاه میان ظن، احتمال قوی، اطمینان قضایی و دلیل معتبر تفکیک نکند، اصل برائت در معرض نقض قرار می‌گیرد. خالقی در بحث از ادله و رسیدگی کیفری بر ضرورت ارزیابی دقیق دلایل و پرهیز از محکومیت مبتنی بر شک تأکید می‌کند (Khaleghi, 2020). در اصول فقه نیز بحث از حجیت، دقیقاً ناظر بر همین مسئله است که هر ظنی نمی‌تواند مبنای الزام و مؤاخذه قرار گیرد. آثار اصولی مانند کفایه‌الاصول، حجیت را از محورهای اساسی تنجز تکلیف می‌دانند و نبود حجت معتبر را مانع مؤاخذه می‌شمارند (Khorasani, 1988). بر این اساس، دادگاه کیفری باید در رأی خود روشن سازد که دلایل موجود چگونه از سطح احتمال و ظن فراتر رفته و به حد اثبات معتبر رسیده‌اند. اگر این مسیر استدلالی روشن نباشد، حکم محکومیت از منظر قاعده قبح عقاب بلا بیان آسیب‌پذیر خواهد بود.

چالش چهارم، گسترش جرم‌انگاری و سیاست جنایی سخت‌گیرانه است. هرچه دامنه جرم‌انگاری گسترده‌تر شود، احتمال برخورد شهروندان با عناوین کیفری مبهم و متعدد افزایش می‌یابد. در چنین فضایی، اصل برائت و قاعده قبح عقاب بلا بیان به عنوان ابزارهای مهارکننده تورم کیفری اهمیت بیشتری می‌یابند. مطالعات مربوط به حقوق کیفری اسلامی نشان می‌دهند که هرچند فقه اسلامی دارای ساختارهای خاصی در حوزه جرم و مجازات است، اما این ساختارها همواره با قواعد اثباتی و محدودکننده همراه بوده‌اند (Peters, 2005). در حقوق کیفری جدید نیز اصل قانونی بودن، اصل تناسب و اصل برائت برای جلوگیری از توسعه بی‌ضابطه

قدرت کیفری دولت به کار می‌روند (Ashworth & Horder, 2013). در این زمینه، قاعده برائت عقلی می‌تواند به عنوان مبنایی انتقادی نسبت به جرم‌انگاری‌های مبهم یا بیش از اندازه گسترده عمل کند. اگر قانونگذار رفتاری را با عبارات کلی جرم‌انگاری کند، دادگاه باید در مقام اجرا با تفسیر محدود، از تبدیل ابهام قانونی به محکومیت کیفری جلوگیری کند.

چالش پنجم، ضعف در نگارش و استدلال آرای کیفری است. گاه رأی دادگاه از نظر نتیجه ممکن است قابل دفاع باشد، اما از نظر استدلال، به اندازه کافی روشن و مستند نیست. چنین رأیی نمی‌تواند به خوبی نشان دهد که چگونه اصل برائت کنار گذاشته شده و چرا متهم مستحق محکومیت شناخته شده است. محقق داماد در تحلیل قاعده قبح عقاب بلا بیان، اهمیت بیان را برای مشروعیت مؤاخذه برجسته می‌کند (Mohaghegh Damad, 1999). این بیان در مرحله رأی، به صورت استدلال قضایی ظهور می‌کند. رأی باید به گونه‌ای باشد که خواننده بتواند مسیر عبور دادگاه از فرض بی‌گناهی به حکم محکومیت را دنبال کند. خالقی نیز در مباحث آیین دادرسی، به اهمیت تصمیم قضایی مستدل و رعایت تشریفات تضمین‌کننده دفاع اشاره می‌کند (Khaleghi, 2020). بنابراین، یکی از راهکارهای تقویت قاعده برائت عقلی، ارتقای کیفیت نگارش آرای کیفری و الزام قضات به تحلیل جداگانه عنصر قانونی، مادی، روانی، دلایل اثباتی و دفاعیات متهم است.

چالش ششم، ناآشنایی یا کم‌توجهی به پیوند میان مبانی اصولی و حقوق کیفری معاصر است. ممکن است قاعده قبح عقاب بلا بیان در آموزش اصول فقه به عنوان بحثی نظری مطرح شود، اما در آموزش حقوق کیفری و آیین دادرسی، نسبت عملی آن با رأی کیفری به اندازه کافی تبیین نشود. این جدایی آموزشی موجب می‌شود که ظرفیت قاعده برائت عقلی در نقد آرای کیفری، تحلیل اصل قانونی بودن و دفاع از متهم کمتر مورد استفاده قرار گیرد.

پرهیز کند. هرچه قانون دقیق‌تر باشد، امکان تفسیر سلیقه‌ای کمتر می‌شود و بیان قانونی به معنای واقعی تحقق می‌یابد. دومین راهکار، تقویت آموزش قضات و وکلا درباره مبانی اصولی و حقوقی اصل برائت است. قاعده قبح عقاب بلا بیان باید نه فقط در درس اصول فقه، بلکه در تحلیل پرونده کیفری، نگارش رأی و دفاع کیفری نیز مورد توجه قرار گیرد. سومین راهکار، ارتقای معیارهای استدلال در آرای کیفری است. دادگاه باید در هر رأی محکومیت، به طور روشن نشان دهد که نص قانونی چیست، رفتار متهم چگونه با آن منطبق شده، هر یک از ارکان جرم چگونه احراز شده و چرا دفاعیات متهم برای حفظ اصل برائت کافی نبوده است. چهارمین راهکار، تقویت نظارت مراجع عالی بر آرای است که بر پایه تفسیر موسع، قیاس پنهان یا ادله ناکافی صادر شده‌اند. چنین نظارتی می‌تواند به تدریج رویه قضایی را به سمت وفاداری بیشتر به قاعده برائت عقلی هدایت کند.

راهکار دیگر، توسعه فرهنگ قضایی برائت‌محور است. در فرهنگ برائت‌محور، برائت متهم مانع عدالت تلقی نمی‌شود، بلکه بخشی از عدالت است. دادگاهی که در برابر شک جدی حکم برائت صادر می‌کند، از اجرای عدالت عقب‌نشینی نکرده، بلکه از مجازات ناروا جلوگیری کرده است. آشورث و بلیک اصل برائت را نه فقط قاعده‌ای درباره بار اثبات، بلکه اصلی درباره شأن متهم و حدود قدرت دولت می‌دانند (Ashworth & Blake, 1996). این نگاه باید در رویه کیفری نیز تقویت شود. در فقه اسلامی نیز احتیاط در کیفر و لزوم وجود مبنای معتبر برای مؤاخذه، نشان می‌دهد که پرهیز از مجازات ناروا یک ارزش اصیل است (El-Awa, 1982). بنابراین، قاعده قبح عقاب بلا بیان می‌تواند به تغییر نگرش نسبت به رأی برائت کمک کند؛ رأی برائت در موارد فقدان بیان یا فقدان دلیل کافی، نه شکست عدالت کیفری، بلکه جلوه‌ای از عقلانیت و مشروعیت آن است.

کامالی در اصول فقه اسلامی نشان می‌دهد که اصول فقه صرفاً مجموعه‌ای از قواعد تاریخی نیست، بلکه روشی برای فهم اعتبار حکم و نظم‌بخشی به استنباط است (Kamali, 2003). هلاق نیز تاریخ نظریه‌های حقوق اسلامی را به گونه‌ای تحلیل می‌کند که نشان می‌دهد اصول فقه نقش بنیادینی در ساخت عقلانیت حقوقی اسلامی داشته است (Hallaq, 1997). اگر این ظرفیت به حقوق کیفری منتقل شود، قاعده قبح عقاب بلا بیان می‌تواند نه فقط به عنوان یک اصل فقهی، بلکه به عنوان مبنایی برای کنترل استدلال کیفری دادگاه‌ها به کار رود.

چالش هفتم، رابطه میان امنیت عمومی و آزادی فردی است. در سیاست جنایی، همواره میان ضرورت حمایت از جامعه و ضرورت حمایت از حقوق متهم تنش وجود دارد. گاه استدلال می‌شود که برای حفظ نظم عمومی یا مقابله با جرایم خطرناک، باید از سخت‌گیری‌های اصل برائت کاست. اما چنین رویکردی اگر بدون ضابطه پذیرفته شود، می‌تواند بنیان عدالت کیفری را تضعیف کند. آشورث در بررسی تهدیدهای اصل برائت نشان می‌دهد که توجیهات امنیتی و کارآمدی‌محور ممکن است به تدریج اصل برائت را فرسوده سازند (Ashworth, 2006). از منظر قاعده قبح عقاب بلا بیان، امنیت عمومی نمی‌تواند جایگزین بیان قانونی و اثبات قضایی شود. حتی در پرونده‌های مهم و حساس، دادگاه باید به این اصل وفادار بماند که مجازات بدون قانون روشن و دلیل کافی نارواست. تلنباخ نیز در بحث از تضمین‌های دادرسی منصفانه، اهمیت رعایت حقوق متهم را حتی در نظام‌هایی که با چالش‌های امنیتی مواجه‌اند برجسته می‌سازد (Tellenbach, 2004). بنابراین، عدالت کیفری باید میان امنیت و آزادی توازن برقرار کند، اما این توازن نباید به حذف اصل برائت بینجامد.

برای تقویت اعمال قاعده برائت عقلی در رویه کیفری، نخستین راهکار، اصلاح و شفاف‌سازی قوانین کیفری است. قانونگذار باید از جرم‌انگاری‌های مبهم، عبارات کش‌دار و مفاهیم فاقد معیار

در مجموع، چالش‌های اعمال قاعده برائت عقلی در رویه کیفری ناشی از ابهام قانون، فشارهای اجتماعی، ضعف معیارهای اثبات، سیاست جنایی سخت‌گیرانه، ضعف استدلال قضایی و فاصله میان مبانی اصولی و کاربردهای کیفری است. با این حال، همین چالش‌ها نشان می‌دهند که قاعده قبح عقاب بلا بیان تا چه اندازه برای سلامت نظام عدالت کیفری ضروری است. این قاعده می‌تواند معیار نقد قانون، سنجش رأی، ارزیابی ادله و دفاع از حقوق متهم باشد. هرچه دادگاه‌ها این قاعده را جدی‌تر بگیرند، آرای کیفری از حیث قانونمندی، استدلال‌پذیری، انصاف و مشروعیت تقویت خواهد شد.

نتیجه‌گیری

قاعده برائت عقلی یا قاعده قبح عقاب بلا بیان، یکی از مهم‌ترین مبانی عقلانی، فقهی و حقوقی برای محدودسازی قدرت کیفری و تضمین عدالت در فرایند صدور رأی دادگاه‌های کیفری است. این قاعده بر یک اندیشه ساده اما بنیادین استوار است: هیچ انسانی نباید به سبب رفتاری مجازات شود، مگر آنکه پیش از آن، ممنوعیت رفتار و پیامد کیفری آن به شکلی روشن، معتبر و قابل دسترس بیان شده باشد. این معنا در حقوق کیفری معاصر با اصولی مانند قانونی بودن جرم و مجازات، اصل برائت، منع تفسیر موسع قوانین کیفری، منع قیاس به زیان متهم، لزوم اثبات کامل ارکان جرم و ضرورت صدور رأی مستدل پیوند مستقیم دارد. بنابراین، قاعده برائت عقلی نه یک اصل صرفاً نظری و آموزشی، بلکه معیاری عملی برای سنجش مشروعیت تصمیم کیفری است.

بررسی مبانی این قاعده نشان می‌دهد که برائت عقلی، از حکم عقل به ناروایی مؤاخذه بدون بیان سرچشمه می‌گیرد. در سطح فقهی و اصولی، این قاعده در موارد شک در تکلیف و نبود دلیل الزام‌آور، مانع از مؤاخذه می‌شود. در سطح حقوق کیفری، همین منطقی به این نتیجه می‌رسد که دادگاه نمی‌تواند بدون نص قانونی روشن، بدون تفسیر محدود و بدون دلیل کافی، حکم محکومیت

صادر کند. به عبارت دیگر، همان‌گونه که تکلیف بدون بیان نمی‌تواند مبنای عقاب باشد، اتهام کیفری نیز بدون قانون روشن و اثبات معتبر نمی‌تواند مبنای محکومیت قرار گیرد. این پیوند میان عقل، فقه و حقوق کیفری، نشان می‌دهد که قاعده قبح عقاب بلا بیان ظرفیت بالایی برای تحلیل و اصلاح رویه قضایی دارد.

در صدور رأی دادگاه‌های کیفری، تأثیر قاعده برائت عقلی در چند سطح آشکار می‌شود. نخست، دادگاه باید وجود عنصر قانونی جرم را به طور دقیق احراز کند و رفتار متهم را با حکم قانونی روشن منطبق سازد. دوم، در موارد ابهام، اجمال یا تردید در شمول قانون، دادگاه باید از تفسیر موسع به زیان متهم پرهیز کند. سوم، دادگاه حق ندارد از راه قیاس یا مشابهت‌سازی، قلمرو جرم را گسترش دهد. چهارم، تمام ارکان جرم باید با دلیل معتبر اثبات شوند و شک در هر رکن، به سود متهم عمل کند. پنجم، متهم باید از اتهام، دلایل و مبنای قانونی رسیدگی آگاه باشد و فرصت واقعی دفاع داشته باشد. ششم، رأی کیفری باید مستدل، مستند و قابل نظارت باشد تا روشن شود اصل برائت چگونه و بر چه مبنایی کنار گذاشته شده است.

یکی از نتایج مهم این پژوهش آن است که اصل برائت و قاعده قبح عقاب بلا بیان، فقط در موارد فقدان قانون کاربرد ندارند، بلکه در همه موقعیت‌هایی که بیان قانونی یا اثبات قضایی ناقص است، نقش‌آفرین‌اند. اگر قانون مبهم باشد، اگر عنوان مجرمانه قابلیت تفسیرهای متعدد داشته باشد، اگر ادله متعارض یا ناکافی باشند، اگر سوءنیت یا رابطه سببیت احراز نشود، یا اگر دادگاه نتواند استدلال روشنی برای محکومیت ارائه کند، قاعده برائت عقلی اقتضا می‌کند که حکم محکومیت صادر نشود. این قاعده در واقع یک معیار احتیاط عقلانی در برابر شدیدترین مداخله دولت در زندگی افراد است. هر اندازه پیامد تصمیم قضایی شدیدتر باشد، ضرورت بیان روشن‌تر و اثبات قوی‌تر نیز بیشتر خواهد بود.

دفاعیات متهم چگونه بررسی شده‌اند. همچنین مراجع عالی قضایی باید نسبت به آزایی که بر پایه تفسیر موسع، قیاس پنهان، ادله ناکافی یا استدلال مبهم صادر شده‌اند، حساسیت بیشتری نشان دهند.

در نهایت، قاعده برائت عقلی را باید یکی از ستون‌های اصلی عدالت کیفری دانست. این قاعده به دادگاه یادآوری می‌کند که محکومیت کیفری، آخرین مرحله یک فرایند عقلانی، قانونی و اثباتی است، نه نتیجه پیش‌فرض اتهام. متهم تا زمانی که قانون روشن و دلیل کافی علیه او وجود نداشته باشد، در پناه اصل برائت قرار دارد. دادگاه نیز تنها زمانی می‌تواند این پناه را کنار بزند که با استدلالی دقیق، مستند و عادلانه نشان دهد که بیان قانونی وجود داشته، رفتار متهم مشمول آن بیان بوده و انتساب جرم با دلایل معتبر اثبات شده است. بر این اساس، قاعده قبح عقاب بلا بیان نه تنها مانع مجازات نارواست، بلکه معیار عقلانی صدور رأی عادلانه در دادگاه‌های کیفری به شمار می‌آید.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This study examines the impact of the rational principle of acquittal, expressed in Islamic legal theory through the maxim “the reprehensibility of punishment without prior declaration” or *qobh-e eqab bela bayan*, on the issuance of judgments by criminal courts. The study proceeds from the premise that criminal adjudication is legitimate only when the court’s decision rests on a prior, clear, accessible, and legally valid declaration of criminal prohibition. In Islamic jurisprudential theory, the rule of rational acquittal is grounded in the idea that liability, blame, and punishment cannot be imposed

همچنین باید تأکید کرد که رعایت قاعده برائت عقلی به معنای حمایت بی‌قید و شرط از متهم یا بی‌توجهی به حقوق بزه‌دیده و امنیت جامعه نیست. هدف این قاعده، جلوگیری از مجازات ناروا و حفظ مشروعیت نظام کیفری است. نظام عدالت کیفری زمانی قابل اعتماد خواهد بود که تنها در مواردی مجازات کند که قانون، دلیل و استدلال قضایی به طور هم‌زمان وجود داشته باشند. اگر دادگاه‌ها برای پاسخ به فشار اجتماعی، مصلحت‌اندیشی کوتاه‌مدت یا برداشت‌های اخلاقی شخصی، از حدود قانون و دلیل عبور کنند، نه تنها حقوق متهم، بلکه اعتبار دستگاه قضایی و اعتماد عمومی نیز آسیب می‌بیند. بنابراین، قاعده قبح عقاب بلا بیان در نهایت از کل نظام عدالت کیفری حمایت می‌کند، زیرا مانع از تبدیل عدالت به سلیقه و مجازات به ابزار واکنش بی‌ضابطه می‌شود.

برای تقویت جایگاه این قاعده در رویه کیفری، چند اقدام ضروری است. قوانین کیفری باید تا حد امکان روشن، دقیق و قابل پیش‌بینی تدوین شوند تا زمینه تفسیرهای موسع و سلیقه‌ای کاهش یابد. آموزش قضات، وکلا و دانشجویان حقوق باید پیوند میان مبانی اصولی قاعده برائت عقلی و کاربردهای عملی آن در دادرسی کیفری را برجسته سازد. آرای کیفری باید از نظر استدلالی غنی‌تر شوند و دادگاه‌ها در هر رأی محکومیت، به طور مشخص نشان دهند که قانون قابل اعمال، عناصر جرم، ادله اثباتی و پاسخ به

unless the addressee has first been provided with a valid indication of the obligation or prohibition in question (Ansari, 1975). This principle is closely connected with the broader doctrine of practical principles in *usul al-fiqh*, especially where doubt exists regarding the existence, scope, or enforceability of a legal duty (Muzaffar, 1990). In criminal law, this rational rule becomes particularly significant because punishment represents the most coercive form of state intervention against the individual. Therefore, the absence of prior legal declaration, ambiguity in the criminal norm, or uncertainty regarding the applicability of the law to the accused person’s

conduct undermines the legitimacy of conviction. Modern criminal law reflects a similar concern through the principle of legality, according to which there can be no crime or punishment without a prior legal rule clearly defining the prohibited conduct and its penal consequences (Ashworth & Horder, 2013). The objective of this study is to analyze how the rational rule of acquittal can function as a doctrinal, interpretive, and procedural standard in criminal judgments, particularly in cases involving ambiguity, evidentiary doubt, or uncertain statutory interpretation. The conceptual foundation of the study lies in distinguishing rational acquittal from merely procedural acquittal. Rational acquittal is not limited to the courtroom presumption that the accused is innocent until proven guilty; rather, it is a deeper normative claim that punishment is unjust when the legal or evidentiary basis for liability has not been adequately declared. Classical Shi'i legal theory treats the absence of a binding indication as a decisive reason against punishment, because a duty that has not become effectively communicated cannot ground culpable disobedience (Khorasani, 1988). In this sense, the rule of *qobh-e eqab bela bayan* is not simply a rule of evidence but a principle of justice, legality, and rational accountability. Mohaghegh Damad's comparison between this maxim and the legality of punishment shows that Islamic legal reasoning possesses an internal doctrine capable of supporting the modern requirement that punishment must be based on prior law (Mohaghegh Damad, 1999). The concept of "declaration" in this context should not be reduced to the mere existence of a written text; it requires clarity, validity, accessibility, and sufficient determinacy. A vague or indeterminate penal provision may formally exist, yet fail to provide adequate legal declaration for criminal liability. This is why the doctrine has direct relevance to statutory interpretation in criminal cases.

Where the court confronts multiple possible interpretations of a penal provision, the interpretation that expands criminal liability beyond the clear meaning of the text threatens the rational prohibition against punishment without declaration. Such reasoning also corresponds to the modern understanding that penal statutes must be interpreted narrowly and predictably, especially when individual liberty is at stake (Ashworth, 2006). The article further argues that the rational rule of acquittal provides an important bridge between Islamic jurisprudential theory and contemporary criminal justice. In Islamic legal thought, punishment has never been understood merely as an exercise of coercive authority; it is embedded in a framework of proof, responsibility, valid normativity, and moral accountability (El-Awa, 1982). Historical studies of Islamic criminal law likewise demonstrate that criminal punishment has been accompanied by conditions, evidentiary constraints, and doctrinal limits designed to prevent arbitrary or insufficiently grounded punishment (Peters, 2005). At the level of legal theory, the doctrine of rational acquittal reflects the broader concern of *usul al-fiqh* with the authority of legal indications and the conditions under which legal duties become binding (Hallaq, 1997). This theoretical structure has important implications for criminal courts. A judge may not treat moral blameworthiness, social disapproval, public pressure, or perceived dangerousness as substitutes for a valid legal basis. The criminal court must first identify the legal provision that clearly criminalizes the conduct; then it must determine whether the factual conduct falls within the provision without resorting to analogy or expansive interpretation against the accused. Kamali's account of Islamic jurisprudence emphasizes that legal reasoning depends on recognized sources and disciplined interpretive methods, a point that supports the view that criminal

courts must not create liability through uncontrolled judicial discretion (Kamali, 2003). Thus, the rational principle of acquittal reinforces both Islamic and modern commitments to legality, predictability, and protection against arbitrary punishment.

At the procedural level, the rule of rational acquittal affects the burden of proof, the evaluation of evidence, and the reasoning structure of criminal judgments. The presumption of innocence, in contemporary criminal procedure, requires that the accused not be treated as guilty unless the prosecution establishes the charge through legally sufficient evidence. Ashworth and Blake's analysis of the presumption of innocence shows that the principle is not merely technical but reflects the moral and constitutional position of the accused in relation to the punitive power of the state (Ashworth & Blake, 1996). In Iranian criminal procedure, the presumption of innocence similarly operates as a controlling principle in investigation, prosecution, trial, and judgment, requiring the court to avoid conviction where the evidence does not establish guilt with the required degree of certainty (Khaleghi, 2020). From the standpoint of rational acquittal, evidentiary insufficiency can be understood as a form of insufficient judicial declaration. Even if the law has validly defined the offense, the court cannot punish unless it can clearly demonstrate that the accused committed the act, possessed the required mental element, and satisfied all legal conditions of liability. This is particularly important where the evidence consists of circumstantial indicators, contested testimony, ambiguous expert reports, or assumptions about intent. The rational rule therefore requires the court to distinguish suspicion from proof, probability from judicial certainty, and moral disapproval from legal responsibility. It also requires the judgment to be reasoned: the court must

explain how the legal elements of the offense have been established and why the accused's defenses do not preserve the presumption of innocence.

The practical significance of the rule becomes most visible in difficult cases involving vague criminal provisions, emerging forms of conduct, conflicting evidence, or pressure for punitive responses. In such cases, criminal courts may be tempted to expand the meaning of statutory terms, analogize new conduct to existing offenses, or rely on public interest to justify conviction. However, the rational principle of acquittal resists all these tendencies. Ardabili's account of general criminal law emphasizes that the legal element of crime is indispensable and that criminal liability cannot be detached from statutory authorization (Ardabili, 2026). Mohaghegh Damad's treatment of penal legal maxims also shows that rules limiting punishment serve a protective function within Islamic criminal jurisprudence by preventing liability where the basis of punishment has not been adequately established (Mohaghegh Damad, 2022). This logic also aligns with fair trial guarantees, which require that the accused understand the charge, have access to the grounds of accusation, and be able to present an effective defense before an impartial court (Tellenbach, 2004). The rule of rational acquittal therefore imposes obligations on both legislators and judges. Legislators must draft criminal laws with clarity and precision; judges must interpret those laws narrowly, avoid analogy against the accused, assess evidence rigorously, and write judgments that transparently justify the transition from presumed innocence to criminal conviction. If any of these steps fails, acquittal is not a failure of justice but a requirement of justice.

The study concludes that the rational rule of acquittal is a foundational standard for criminal adjudication because it links legality, proof, interpretation, and judicial reasoning

within a single theory of legitimate punishment. Its core message is that no criminal court should impose punishment unless the accused's conduct was previously and clearly criminalized, the relevant legal text genuinely covers the conduct, all elements of the offense have been established, and the judgment explains these findings in a reasoned and reviewable manner. The principle is especially important in legal systems where penal provisions may sometimes contain broad or flexible language, because it requires courts to resist punitive expansion and to preserve the boundary between adjudication and legislation. It also protects the accused from conviction based on suspicion, social pressure, moral condemnation, or evidentiary uncertainty. At the same time, it strengthens the legitimacy of the criminal justice system by ensuring that punishment is imposed only when law and proof converge. In this respect, rational acquittal should not be treated as an abstract jurisprudential doctrine or as a merely procedural presumption; it should be understood as a practical judicial standard that shapes the validity of criminal judgments. A criminal judgment is just only when it shows that punishment is not being imposed without prior declaration, without legal clarity, without sufficient evidence, or without reasoned judicial justification.

References

- Ansari, M. i. M. A. (1975). *Fara'id al-Usul*. Various editions.
- Ardabili, M. A. (2026). *General Criminal Law, Volume 1*. Mizan.
- Ashworth, A. (2006). Four Threats to the Presumption of Innocence. *South African Law Journal*, 123(1), 62-96.
- Ashworth, A., & Blake, M. (1996). The Presumption of Innocence in English Criminal Law. *Criminal Law Review*, 306-314.
- Ashworth, A., & Horder, J. (2013). *Principles of Criminal Law* (7th edition ed.). Oxford University Press.
- El-Awa, M. S. (1982). *Punishment in Islamic Law: A Comparative Study*. American Trust Publications.
- Emon, A. M. (2010). *Islamic Natural Law Theories*. Oxford University Press.
<https://global.oup.com/academic/product/islamic-natural-law-theories-9780199579006>
- Hallaq, W. B. (1997). *A History of Islamic Legal Theories: An Introduction to Sunni Usul al-Fiqh*. Cambridge University Press.
<https://doi.org/10.1017/CBO9780511801266>
- Kamali, M. H. (2003). *Principles of Islamic Jurisprudence* (3rd revised and enlarged edition ed.). Islamic Texts Society.
<https://its.org.uk/catalogue/principles-of-islamic-jurisprudence-paperback/>
- Khaleghi, A. (2020). *Criminal Procedure, Volume 1*. Shahr-e Danesh Institute for Legal Studies and Research.
- Khorasani, M. K. (1988). *Kifayat al-Usul*. Various editions.
- Mohaghegh Damad, S. M. (1999). The Rule of Qobh-e Eqab Bela Bayan and Its Comparison with the Principle of Legality of Punishment. *Pazhuhesh-ha-ye Falsafi-Kalami*(1).
- Mohaghegh Damad, S. M. (2022). *Rules of Fiqh: Penal Section*. Markaz-e Nashr-e Olum-e Islami.
- Muzaffar, M. R. (1990). *Usul al-Fiqh*. Various editions.
- Peters, R. (2005). *Crime and Punishment in Islamic Law: Theory and Practice from the Sixteenth to the Twenty-First Century*. Cambridge University Press.
<https://www.cambridge.org/core/books/crime-and-punishment-in-islamic-law/B6DB73FB474660E44B8B1EE27D75770F>
- Sadr, M. B. (1963). *Lessons in Islamic Jurisprudence*. Various editions.
- Tellenbach, S. (2004). Fair Trial Guarantees in Criminal Proceedings Under Islamic, Afghan Constitutional and International Law. *Zeitschrift fuer auslaendisches oeffentliches Recht und Voelkerrecht*, 64, 929-942.
https://www.zaoerv.de/64_2004/64_2004_4_a_929_942.pdf